

ساسان قره داغلو

متولد ۱۳۵۸، اردبیل، ایران

تحصیلات:

۱۳۸۰ کارشناسی گرافیک دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ایران
۱۳۷۷ دیپلم طراحی گرافیک، اردبیل، ایران

نمایشگاه انفرادی:

۱۳۸۷ "معجزه هزارویک شب"، گالری آران، تهران، ایران
۱۳۸۶ گالری باران، رشت، ایران
۱۳۸۵ خانه هنرمندان ایران، گالری ممیز، تهران، ایران
۱۳۸۳ "عجایب المخلوقات"، گالری آریا، تهران، ایران
۱۳۸۲ گالری آریا، تهران، ایران
۱۳۸۱ دانشگاه هنرهای زیبا، تهران، ایران

نمایشگاه گروهی:

۱۳۹۲ گالری Ethan Cohen، نیویورک، امریکا
۱۳۹۲ "تاریخ بازی"، گالری اعتماد، تهران، ایران
۱۳۹۱ گالری دارالفنون، کویت، کویت
۱۳۹۰ گالری Canvas، نیویورک، امریکا
۱۳۹۰ گالری طراحان آزاد، تهران، ایران
۱۳۸۹ گالری محسن، تهران، ایران
۱۳۸۹ "هفت پیکر نظامی"، گالری نار، تهران، ایران
۱۳۸۸ "عاشورا - باز این چه شورش است"، گالری راه ابریشم، تهران، ایران
۱۳۸۷ "روزدهم"، گالری آران، تهران، ایران
۱۳۸۷ گالری دارالفنون، کویت، کویت
۱۳۸۷ "رنگ عشق"، گالری نیاوران، تهران، ایران
۱۳۸۶ "پرتله"، گالری اثر، تهران، ایران
۱۳۸۵ اولین "بی نیال چاپ دستی"، موزه هنرهای معاصر، تهران، ایران
۱۳۸۴ "طراحی"، گالری بهزاد، تهران، ایران
۱۳۸۳ گروه نقاشان فیگوراتیو شهرپور، خانه هنرمندان، گالری ممیز، تهران، ایران
۱۳۸۳ اولین "آرت اکسپو"، تالار وحدت، تهران، ایران
۱۳۸۲ فرهنگسرای بهمن، تهران، ایران
۱۳۸۲ خانه هنرمندان ایران، گالری ممیز، تهران، ایران
۱۳۸۱ گالری برگ، تهران، ایران
۱۳۸۱ فرهنگسرای نیاوران، تهران، ایران
۱۳۸۰ چشم انداز طراحی "بی نیال طراحی تهران"، موزه هنرهای معاصر، تهران، ایران
۱۳۷۹ گالری برگ، تهران، ایران

خوشنویس یعنی چه؟ یعنی خوش باش و بنویس...

کاش انقدر آسان می شد گفت: صحیح است، همینطور است!

اگر خوشی بگذرد، اگر خوش بودن را از نوشتن بگیرند، چه می ماند؟

مَثَل مرتاضِ بی ریاضت، مثل نوشتنِ بی لذت است و شاید در ذهن کسی مثل من علامت سوالی بزرگ!

نقش کن! مشق کن! فرار نکن! کابوس هایت را با چشم های باز تماشا کن و از دردش لذت ببر...
بکش! می پرسی چی؟ چی بکشم؟ مهم این است که بیکار نباشی.
-خب چی بنویسم؟

-گوش کن... پیچ ها را خوب گوش کن، می شنوی؟ حالا که خوب گوش می دهی، دیگر پیچ نیست... همه جا صدای حرف زدن آدمها می آید، با هم بلند بلند حرف میزنند. بنویس، بکش!
هرآنچه می شنوی، گوش کن! مهم نیست اگر آرامی بینی، اگر گریه ات می گیرد، اگر جانت به درد می آید!

مهم نیست! بنویس و گوش به آنها بسپار. زود باش! جا نمانی! همه را، تک تک کلمات را.

فکر نکن! حلش نکن! آنالیزش نکن! فقط بنویسشان!

وای که چه آرام می نویسی! من دیوانه شدم از این همه حرف و صدا و پیچ و خنده!

چیز دیگری بنویس... از آب بگو، که دیگر روشنایی نیست! از سبزی ها که پای در فاضلاب دارند.

از سرطان بنویس، سرطان! نمی شنوی؟ سرطان! سرطان! سرطان! گفتم بنویس!

تو!... تو چه آرام نمی نویسی سرطان!

تو چه زیبا روی سرطان های قبلی را سفید و در دامنشان آشوب به پا می کنی!

و قدمگاهت روی قطره قطره ای این آب های نفتی نشده ی سرطانی، معجزه می کند.

هواری که تو نقش کرده ای گلویم را درد می آورد، آه! اما مثل آن هیاهو هوار سرم نمی شود.

اینجا سرزمین معجزه است! از چیزهای قشنگ بگو؛ از گاوِ خونی ای بگو که تشنه تشنه، تشنه تر می شود!

شاید که معجزه ای.

بنویس!

اینجا سرزمین معجزه است، هرچه بخواهی می شود.

من شنیده ام، اگر کسی اینها را بخواند...

نترس! که اینجا کسی وقت خواندن ندارد!

یادم هست چطور از هزارویک قصه ی شهرزاد، سرزمین جادویی تازه ای تصویر کردی...

و این بار سیاه مشق هایت بستر مملکت درون نقاشی هایت می شود، و نسل نسل مخلوقات عجیبی که تو نقش کرده ای این بار، پیچ کنان، در پستوها و لای به لای حروف، از "آداب مملکت داری" می گویند. گویی در گوشه گوشه ی دنیایی که تو برایشان ساخته ای، یکایک سودای طغیان در سر دارند، طغیانی که خیر از هیاهو و جنگ می دهد چرا که هر یک، خود را مالک سرزمین تازه نقش شده ی تو می دانند و این تو هستی که شاید تنها جنگ زیبای تاریخ را تصویر می کنی و از اینروست که می گویم اینجا، سرزمین معجزه است.
سرزمین تازه ات مبارک!

تهران، بهمن ۱۳۹۳

آذین ربیع